

C-369

Vol-3

[illegible]

مسئله در تشخیص شیوه بیعیان در صحنی که در لقمه و ان نیست که فرض میکنیم گاوی مسلک است
آن در دو قسم باشد یکی بداد و ضعیف و دیگری قوی و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
اول در قوی است و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
در ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
شخص دوم میگردد زیرا که تشخیص اولی که قوی بر گاوی زود و مفروض است که در هر دو قسم بداد و ضعیف
گاوی بداد و گاوی زود و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
تا در این قسمت گاوی بداد و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
ساخته و از رسیدن انداخته تا لک آن شده و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
شده تا در این قسمت گاوی بداد و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
ضعیف نیست گاوی بداد و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
زیرا که بجهت اول بگویدیم از ضعیف آن گشته و حصه تا در این قسمت گاوی بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
باشد اما این قسمت گاوی بداد و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
شمارت بود و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
که بجهت اول از ضعیف گاوی بداد و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
گرفت بقاعده شریعتی که در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
بجستن شخص شود و بیان چندین ضعیف ضعیف گاوی بداد و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
طریق احکامی که در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
شمارت کرد و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
لهاست و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف
در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف و در هر دو قسم بداد و ضعیف

در صورتی که جنایت در اخل در وقت غفلت متولی شود لیکن این قسم ضعیف است
 و هیچ نصف در هم از مال یکدیگر میشود و چنانست که اگر در هم بوده که جنایت بعد از قتل
 آنرا بکشتن در آن چنانکه در هم یکدیگر را کشتن آنرا بر که اسم جنایت وقت جنایت
 در هم بکشتن است و در هر یک یک نصف است که اگر در وقت جنایت کشته شود و در هر یک
 در وقت جنایت اول و در وقت جراحات دوم و مجموع این هر دو نصف است و از هر یک
 یک ربع بکنیم و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 در وقت جنایت و اخل یک نصف است و غفلت یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 و لیکن در وقت غفلت یک ربع و در وقت جنایت او یک ربع است که در هر یک یک ربع است و در
 پس چهار و نیم حصه از هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 و نیم حصه از هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 و پنج حصه از هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 و سیل شده بر اول پنج حصه و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 سیکه نه پنج و نیم پنج است و در اطلاق و نیم حصه از هر یک یک ربع و در هر یک
 شرکت در اطلاق که در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 از هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 شود و این احتمال اضعف است و در تحقیق دانسته اند و لیکن در این ضعیف است
 باعتبار اینکه از اول از هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 خارج است چه اگر صورت تلف نفس از هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 دوم و اخل نصف و از اول علیحد حساب کردن و چیزی ندارد و اگر یکی از جنایت کنند
 مالک کار باشد و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 و دوم مالک باشد و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک
 و اگر هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک یک ربع و در هر یک

یک ربع و

نموده

و نه چاره و نه بکشد و نه از آن یک گنه و نه چای از این بعضی فقها گفته اند که این صید باطل است
است و بعضی دیگر میگویند که مال صیاد و دم نیز اگر برقی و در هر است آمده و قتل و غصب است
اگر تیر بر خنجر صید و کس دبر و او را مجروح سازند و بعد از آن بیایند و صید را بدارند
پس اگر صید باشد جراحت و سگان پنج صید و بهمان فرج شود و باشد بهر است
و همچنین اگر دو صیاد با هم از آن دو بیایند آن صید را ندانند و فرج کنند و اگر فرج کنند و بیا
نند و در حلال نشیند و زیرا که محتمل است که صیاد اول او را ندانند اخته یا نبندد و در حکم نه فرج
و دوم او را نیز نم گشته باشد و حالشیکه از دم افتاده بود و نسیب پنج بر سه ششم صید بود که
بسیار کمترین از امتیوان جزو و در هر صید می کشد یا بچند کردن یا بچوب انداختن حلال
است و اگر به چینه صید را و کمافی گفته که فوک ساینک است یا سوای آن از جو آما غدا اول
و بکشند آنرا و ظاهر شود که حلالی بوده حلالی بکشند و زیرا که هر صید صید بهتر است و همچنین
اگر تیری طوطی بالا بیند او و همان تیر جانور کشته شود حلال نیست و همچنین اگر مرد کند
بیشکند و نه از آن بر کرده و تیری برای افراز و بجان آنکه همان سنگ است و ظاهر شود
که صیدی بوده و همچنین اگر از آن سنگی و ریش باشد پس شکار بر از آن که بقدر آن
سنگ شکاری بر شکار کرده پس حکم را شدن سک خود بخود دارد و در عدم است صید
تیر شکار و چنانکه جانور پرنده را بکشد که برش بریده باشند مالک آن نشیند و آن صید کنند
باین حکم است اگر بیاید صید بر او حالشیکه اثری از آثار ملکیت داشته باشد مانند اینکه
مشافی بر او کشته باشند یا نه بکین کرده باشند و او اگر صاحب بر او باشد مالک آن
صیاد و صفت می کند ظاهر شود که مالکی دارد و بنا برین قاعده کلیه اگر جانورانی یعنی کبوتران و
بر چیکه در خانه انداخته برای سکونت آنها ساخته باشند چو از آن کنند و بر بری و اگر
بیشکند صاحب حاضر دوم مالک آنها نیستند و بلکه باید رو کنند آنها را بچین صید خانه دل
مترجم گویند صاحب را مالک می شود و در هر کبوتران صاحب و کبوتر خانه بیاید بکشد و اگر
و در اینجا هم که از او یا بکشد بر او بچند و تخم مال مالک است و او را بیاست و نه از آن کبوتران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Handwritten signature: محمد صالح

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

五

۵۳

3

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روزنامه

Ad

20

[The text in this block is extremely faded and illegible due to poor scan quality.]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سید الشہداء
شہید چاربا
مازہر متعین

[illegible]

وین بگفت اصلی جهت تبرج که در الموعودین عیون عید که گفته که سبب ان فاعله بگفت
نشد و مانند فریبی مغلط که سبب ان نقصان نیست نیند و در بعضی از چندی بگفت
برسد زیرا که اندر شمع چندی مقدار نیست و نقصان نیست و میل به باطن شد و علی
الک حکم عید در بر ملکات مستوفی و امده اند و اند حکم عید محض است و امر که
مذکور شد زیرا که انعام عید صرفه و در کلام میگوید در باشد تسلیم حال سبب بگفت
که غاصبت ل ان مغلوب منه چندی و بالک ل شیوه مغلوب منه و در کلام عید
نیشود و اگر بگردد و عین مغلوب غاصبت غنوت رد ان مالک شود بر کدام راجع
که حال خود را بگوید و بر غاصب چه نیست که اجزاء المثل عین مغلوب است بهنگام غصب
تا بهنگام دفع قبول بیدر بالک اگر ان الاجرة باشد و بعضی فاعله گفته اند که اجرة
تا بهنگام و مغلوب بیدر فاعله اول باشد است و اگر غصب گفته و چنانکه
غیبت بر کدام کم شود اگر بگوید باشد مانند دو پای سوز و بعد از ان تک شود
نیز و غاصب خاص بر شود غاصب غیبت تکف شده را که با چندی و همی در
ان باقی مانده را با انچه از غیبت او کم چند سبب انفراد از اول تا کسین اگر در
چند بار جلا غیبت بر کدام از ان در وجه کم شود سبب بریدن و بعد از ان
یکی از ان دو حصه و بار جلا تکف شد و خاص غیبت آنحضره میشود یعنی غیبتی که قبل از
قطع سایر زیاده و خاص تفاوتی که سبب قطع در حصه دوم بگردد و غیبت دوم را که
غاصب یکپای سوز بگوید و از دو پای ان کرده در هم بچسبند و بعد از ان تکف
شود و در دست غاصب پای دیگر باقی مانده و نیزه بالک غیبت است که سبب انفراد
شود و غیبت تکف غیبتی که سار نیند و از انعام با پای سوز موجود و غیبتی که تفاوت
پای دوم که چسبند و غیبت دوم است و از ان غاصب است و در غیبت
و در غیبت غاصب است که غیبتی که در دست و غیبتی که در ان است
و در غیبت غیبتی که در دست و غیبتی که در ان است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کے

مالک در این سه منع بر کردن چاه خاصیت و ضمانت نکند سابقه میشود و این خاصیت نمی آید
بیا که در پیشین آنچه خوب خواهد بود و در پیشین هم که در این خانه که به این خانه این خانه
به درون و بیرون کردن خانه پس را در آن آید و این خانه سببی باشد از جانب صاحب خانه
تکلیف نکنند بر او که خانه را در میان کند و بر سر و بالین و آن را و مالک چهار پا ضامن باشد
به هم خانه نیست و اگر سببی از صاحب و این چه از ضامن تا در آن میدان که در این خانه است
و چنانچه اگر یکدیگر از صاحب خانه و مالک نماید پس و این که ضامن صاحب و این ضامن آن
کردن خانه نشود و بر این که ضامن مال او هم به عمل میاید و اگر داخل کند و این سه منع
در ویکی و محتاج باشد از این سه منع و یک پس اگر آن در ویکی مالک باشد
یا بی پروایی کرده باشد و در این ضامن و این که ضامن مالک است و مالک در
نمیباشد و صاحب یک بی پروایی کرده باشد و این که ضامن مالک است و مالک در
و یک از آن جوان و مالک آن بر کسی نیست و اگر نباشد هیچکدام مالک جوان و مالک
و یک حقیری و یک سهم در ملک صاحب و یک بودی شکند و این که صاحب تا در آن
آن پیدا به در آن که برای صحت او شکند و هم شیخ رحمانه مشهوره و در کتاب است
که بر گاه هم افتاد و در ویکی باشد که باین سفر رفتند نفوس محترمه و در این است که در
را حکم کنند که در پیشین چه نبای مردم بغیر از آن آنها و در جمیع بر آن بود و همین در
اجماع نظریست مقرر که در مال غیر بدون اجازت مالک جایز نیست و شیخ
رحمانه در صورت مذکور جایز داشته عقل و شرع را که چه بسیار بدون اجازت مالکان آنها
جایز است محافظت نفوس محترمه کند از بد نظری که بدون آن حفظ نفوس ممکن نیست و گفته
که اتفاقا مال غیر که می نفیست جایز است پس از آنکه نفیست مال غیر چه می محافظت نفوس
بطریق اولی جایز باشد و اگر بدین که در پیشین آنچه به این محافظت نفوس ممکن نیست جایز است
مالی در اصل و شیخ رحمانه مشهوره که جایز است از مشورت مردم و این غیر از آنها است
چون مشورتی را که به این مالک محترمیت آنها از پیشین تا این که مردم از نقضانی در محترمیت آنها

سکه و درش بهر نزد و الا در وقت گذشتن از پناه به بند و چرخان مال هم چنان
 قدر کند بعد از غصب خود او بان خیانت او و بکشند غاصب خاص نیست و بکشند
 بعد از آنکه مقتول از اول طلبه و بکشند از غاصب بگیرند اقل امرین از قیمت
 و در وقت خیانت یعنی اگر دست همه گیرند از وقت باشد همان و اگر دست بگیرند
 و اگر دست گیرند از قیمت او باشد دست بگیرند و قیمت همه بگیرند و اگر خیانت کنند که
 متخاصم ای کثیر از قتل نفس باشد مانند اینکه دست کسی را بریده و دست او را هم بریده
 بر غصب هم میشود و درش یعنی تفاوت قیمت غصب که مالک بدو را یعنی علیه غصب
 متخاصم قاص دست را مثلا و در حقیقی مالی غاصب خاص اقل امرین شود و از ارزش جدا
 در قیمت اگر دست قطع و مال کثیر از ارزش خیانت او بود و دست بخی علیه بدو و مال
 حلاص کنند و اگر تفاوت قیمت که بعد از قطع دست بر غلام شود و کثیر از وقت بود
 از او بگیرند و تکلیف نماید از آن بر غاصب بگیرند و در هم برگاه بر آن مال غصب
 کسی مشبه و دیگر سودای مشبه بر غصب لازم است غاصب که بر آن دانند آن غصب
 مشبهی که در آن غصب کرده و اگر مالک طلب کند از غاصب اجرة رسانیدن غصب
 ببلد غصب لازم میشود و اجرة بر غاصب بلکه بر او اجاره و قیمت و اگر دانی شود
 مالک بآنکه و غیره بر غصب اثر از غاصب بگیرد و غیره غاصب که خبر کند بر مالک
 قیمت بر کرده اند و آن به بلده غصب نوع و هم و در حقیقی از نوع است مالک
 از او که قیمت شود و مال غصب و تنجی کند و قیمت آن به قولی مالک است و آن در
 اگر غصب است و یعنی گفته که قول غاصب آن مشبه است و اگر او را گفته غصب قیمتی است
 و اگر غصب است و یعنی گفته که قیمت جاریه یک جبهه و یا یک جرم قبل بگیرند و هم بر او غصب
 مشبه و مالک می گوید که قیمت بعد از غصب بود و مالک قیمتش با آن زیاد و شود و قیمتش
 از غاصب غلامی قولی گفته قبل از غصب است یا استم او زیرا که اصل غصب نامی است و آن مالک
 و اگر غصب است و یعنی گفته که قیمت جاریه یک جبهه و یا یک جرم قبل بگیرند و هم بر او غصب

حق است

[illegible]

4

[illegible]

۱۷

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

و بعد از این بعضی کبیر و بعضی دیگر میگویند که پیشین اگر اربع کبیر باشد
 که در هر یک یکم دو عقد بیع دارد و ششتری بخشد است خرد و بزرگ هر دو کبیر و اگر یکی
 میگویند و اگر دو کبیر و اگر بزرگتر باشد دو شریک حصه شصت خود را بدو ششتری این حکم
 چهار شصت بیع است و شفع را بر سه که تمام را بگیرد و بزرگ تمام میگویند باینکه بیع را که بزرگ
 را بدو بیع و اگر بزرگتر باشد یکم از حصص بیعی شفع شصت و بیع چهار حصه هم چهار بیع است
 که در هر یک بیع شفع لایزم نمی آید که از عقد بیع قدری باز بیع بگیرد و قدری دیگر بگذارد
 و صحیح نباشد که در صورت اعتقاد ششتریان آنها را با یکدیگر شفع نیست زیرا که بیع و شفع
 است که یک بیع خرید و آید و تقدم و تاخر در ملک ندارد و اگر بیع و شفع یک حصه
 خود را بدو ششتری پس عقد بیع و شفع یکدیگر را شفع را بر سه که تمام بیع
 بگیرد و با شفع کند تمام را یا اخذ کند از بعضی پس اگر بکیر و از ششتری اول بجز او بزرگتر
 باشد شریک و شفع می شوند و دوم و سوم و همچنین اگر بکیر و از ششتری اول و دوم
 شریک او نمی شود و ششتری سوم و اگر شفع کند از ششتری اول و بکیر و از ششتری دوم
 پس ششتری اول سهم شریک لایزم می شود و شفع نیز اگر او سهم شریک است و بیع و شفع
 شده ملک او بعضو شفع و همچنین اگر بکیر و از سوم و شفع کند از اول و دوم و بیع
 هر دو شریک می شوند با او و شفع بدین دلیل که گفته شد سهم اگر بیع و شفع یکی از دو
 حاضر حصه خود را و اندازد و شریک دیگر باشد غایب پس شریک حاضر با بیع شفع
 است زیرا که در وقت و بکیر شریک نیست پس برگاه بگیرد حاضر بیع و او بعد از آن
 یکی از آن دو غایب او سهم شریک می شود و در آنچه حاضر گرفته و بیع را او حصه باید بر سه
 حصه و اگر بعد از آن شریک سوم هم بیاید او شریک هر دو می شود و تقسیم در میان هر
 سه یکند و اگر تا و اگر خواه ششتری باشد در میان دو برابر و یکی از آن دو بکیر
 و در آن باشد و بکیر یکی از او پس حصه خود را بزرگتر متعلق میگیرد و بکیر او و سهم او
 زیرا که هر دو مساوی اند و استحقاق شفع بر بیع و بیع بر شفع است از آن

و همچنین اگر کسی بگوید که این بدهی من است و بگوید که این بدهی من است
بود و بعد از آنکه این بدهی من است و بگوید که این بدهی من است
شعاع است و حق است و شعاع برای اخذ شعاع سبب عقد است و این
خلاف است از این جهت که حق است و وقت لازم است و بعضی فقهاء گفته اند که
بجای شعاع را استحقاق طلب شعاع هم می رسد بر چند زمان خیار مقتضی شود و نیز اگر
ملک را بایع بشتی سبب عقد است و این است اما اگر خیار بایع بشتی
باشد و بعد از آن شعاع استحقاق طلب شعاع می رسد و نیز اگر انتقال ملک بهمان
مستحق میشود و نیز شعاع را که قدری از حق شعاع می رسد و دیگر ملک را و ملک
یا تمام میگیرد و یا تمام میگذارد و بشتی از شعاع میگیرد و مقتضی که برای عقد است و در هر
صفت حصه زیاد و بجهت یا کم و در وقت شعاع را که آنچه طرح کرده بشتی از شعاع
و در آن بیع و اجاره و کسب بیع و رسد ای آن از آخر اجات بشتی می رسد و اگر ملک
بشتی و بشتی بیع بعد از عقد بیع و انقضای زمان خیار آن بیع مقتضی بیع میشود و ملک
و بشتی است که واجب است بر صاحب شعاع عطاء آن و اگر بانه زیادتی در وقت خیار
بشعاع آمده است و در آن بیع شود و بعد از آنکه در حکم افزایش و در حکم عقد است و این
شکل دارد و در آنکه بر ما قابل شویم یا نه انتقال ملک از بایع بشتی می رسد و
پس در زمان خیار افزایش و خیار بیع و بشتی اندر و در لازم شود و بیع و بشتی
یا که انتقال ملک از بایع بشتی بعد از زمان خیار میشود و بیع ندارد و اگر بختد بایع
و در آن بیع سبب است و بشتی شعاع ملک شعاع باید با موقع علیه العقد چه در لازم
نشد و بشتی داد و بیع شعاع ما و ام که بهمان بشتی نه بدین بشتی که بر این
بخش و اگر بخرد بشتی حصه را که در آن شعاع و در آن تمام متاعی و دیگر ملک عقد بیع
و بعد از آنکه در بشتی حصه در متاع ششیم ملک ششیم و در آن خیار بشتی بشتی
استحقاق شعاع در حصه بیع بشتی انتقال ملک از بایع بشتی باشد و در ملک بیع

[illegible]

[illegible]

از این که ملک را به حیدر از حیدر می بیند پس مال شفع می کشد و در صورتیکه در آن
محل شفع می کشد و شفع را به اینها تعلق بکند و ملک را میباید بفصل شفعی در شفع بم
و بعد بعد از مطالب شفع همان ملک را از آن است شفعی و بعضی فقها گفته اند که
خلف آن است زیرا که ملک آن میشود و شفع مطالب تنها ملک مالک بعد از آن
میشود پس هنگام جدوت عیب و در ملک شفعی بوده و در ملک شفعی و آن
در صورتیکه که بقوت در ملک غیر کرده باشد و قول اول اشبه است و اگر وقت
بیش از شفعی و در زمین شفع یابای خانه کند و آن و بعد از مطالب شفع کند
شفع پس اگر راضی شود شفعی بکند در خانه خود یا یابای که در آن کرده و میرد
که چنین کند چه است شفع بر او که اصلاح زمین نمیکند مانند هوا کردن رسته و بکند
که از کردن در خانه حادث شده باشد زیرا که آن بکفری است که در ملک خود کرده
و همان این بر ذمه او نیست و شفع را بر سرده که آن شفع را بگیرد و تمام شفعی را و اگر آن
از او اگر امتناع کند شفعی از آن کردن در خانه خود مایه و در کردن بنا شفع مختار است
خواهد از او رکنه و نقاد تثنی که میان و دخت مغروس و دخت برکنده شده
با عمارت بحال مصالح و عمارت منهدم بود شفعی جدید که با قیمت آن عمارت
و در خانه مایه عطا کنند و غرس و بنا از شفع باشد و در صورت رعایا شفع
یا یک شفع کند و اگر زیاد شود و در شفع زیادتی منفصل باشد مانند اینکه نخل
صغیر که از آن زمین حریزه باشد یا بنهال کوچک از هر دخت که باشد و دخت کلانی
که در و پس از آن زیاد باشد مال شفع است زیرا که تابع اصل است و اگر نمای منفصل در آن
بهره مانند سکونت خانه و دیوه و دخت آن مال شفع است و اگر بار بگیرد و دخت را
بعد از شفع در شفعی و از شفع بگیرد و بخشی از یابیر و بعد از شفعی شفع را بر سر
گفت که شفع همان شفع است زیرا که این حکم شفع در شفع است که تابع اصلی است و شفع
است که اگر حکم مختص من شفع است که شفع مال شفع است بموجب اصل و شفع امری

آن قضایان بشود و کما از نه باب کما باطل است پس شد **حکم** و حکم شود و او
بگویند و شش و هشتاد و پنج از نه باب پس از شفع و بر هر دو خانه یکی باشد و یکبار از هر دو
و در حقه شفع را با یکبار از هر دو خانه است همچنین اگر یکبار از یکی باشد شفع
و هر دو جایز نیست قدری از شفع یک خانه بگیرد و در قدری دیگر بگیرد و اگر ظاهر
که قیمت حقه شفع که مشتری به با مع و او مال غیر بود و بیشتر از عین من است
شفعند از او و بر آنکه بیع و شفع با فاسد بود و شفع من حق بیع است و اگر عین
ملک بر وجه غیر بود و بعد از آن عین که مال غیر بود بیع و او در صورت است شود
بشفعند زیرا که مشتری از صحیح بعول عین و اگر بد به شفع مشتری قتی که مال غیر باشد
شفعه باطل نیست و خواه شفع عین آن من بگیرد یا بر وجه بگیرد و بعد از آن
بشیر یا دیدید ریخا که حق شفع بخر و بیع معلق به شفع گرفته نه با عطا من و اگر در
بیع عینی ظاهر شود و مشتری ارش از آن با مع گرفته باشد شفع با بیعی نیست
بمشتری میدهد و اگر مشتری ارش گرفته شفع هم باید تمام من بپذیرد از آن مطالبه شفع کند
شش و هشتاد و یک از نه باب مشتری که من خریدم نصف این حصه را بصدور رسم و شفع یک
شفعه کند و بعد از آن ظاهر شود که ربع را به بیخاه و بریم خرید و بود شفع باطل نیست
و همچنین اگر یکبار که خریدم ربع را به بیخاه و بر یک شفع و بعد از آن ظاهر شود که نصف
خرید و بود یکبار در صورت نیز شفع باطل نیست و زیرا که شایده که با او قیمت نصف
بود و قیمت بیع و قیمت با رعیت و خریدن ربع نه شفع و نصف در غرضش بود و او هم بر آن
برسد شفع خبر بیع شفع و یکبار که من خریدم از آن شفع پس اگر عالم قیمت بیع باشد
صحیح است و اگر جابلی چنین بود و صحیح نیست و اگر یکبار که من خریدم از آن بیعتی که باشد
صحیح نیست بسبب جهالت قیمت و حله ای از غایت سیسم و قیمت که قیمت بیع اول
به شفع و بعد از آن بگیرد شفع را و اگر امتناع کند از تسلیم من و قیمت بیع مشتری که
تسلیم بیع کند و آن قیمت که بیعت من که بیع چهارم را برید شفع را که مشتری و دو نفر اند

[illegible]

و اولی آنست که یکدیگر را که بر جبهه مورث باشد از حقوق بعلق بدهند و سیمین آنست که
مهر و خلی و غیره است بدستور مدینه که اگر بینة نفقه بدار است طلب آنست
که در حق شفعه ملکی میراث برسد و در حق جناح طلال و غیره برسد زیرا که انهم
هم حق است مالی پس اگر بگذارد و سیمین آنست که پسری و دوازدهم آنست که شریعت
و سایر اماناتی بدستور میراث و اگر یکی از ورثه عفو حصه خود کند تمام ساقط میشود
بلکه ای که عفو نموده برسد که طلب جمیع شفعه کند زیرا که اگر بعضی بگوید بعضی
نیز بگوید حکم بمقتضی صفت داده از آن جایز نیست پس باید تمام بگیرد و یا تمام
بگذارد و بدستور شرکاء و شفعه خارجیه مذکور شد و درین باب که توطیست متوفی
زیرا که احتمال هست که بعضی یک وراثت تمام ساقط شود و چه وراثت قایم مقام وراثت
موت و موتی که شفعه بمیراث سقاط کند بعضی دیگر سیم ساقط شود و بعضی
صفقه نشود بر چند با سقاط احد ستر یکس است سقاط کل نشود و ستر یک دیگر را بر
که تمام بگیرد یا تمام بگذارد و باین تقریر فرق در میان بشر یکین و وارثین ظاهر شد
و وجه صفت است از شرکاء و وراثت بمنزله بشر کار و اصل شفعه است بعد از
شرکاء و خوار بشرکت باشد یا میراث پس بعضی ساقط میشود و از بعضی
و دیگر خلاف عفو وراثت زیرا که حق او در کل مجموع است من حیث مجموع و
ابض پس بعضی ساقط میشود و از بعضی دیگر خلاف عفو وراثت زیرا که او
از بعضی حکم عفو از جمیع واره علی الا یحقی بر اقامه برگاه بغیر ستر جمیع حصه خود را
بعد از علم شفعه شیخ رحمة الله گفته که شفعه او ساقط میشود و از آنکه به تحقیق شفعه
حصه بود و برگاه از او در وقت پس تحقیق بر وقت شد اما اگر در وقت پیش علم ساقط
گردد شفعه زیرا که تحقیق بر طرف شود اما اگر بغیر تحقیق علم ساقط شود
باینکه هیچ وجه سابق است بر جمیع پیش از آنکه بیاید باشد و مالی یا غیره که
و اگر کسی عفو شفعه پس او را خوار بعد از علم شفعه بغیر وراثت است

[illegible]

و بهر آنکه جهت مشفوع بود و بعضی نیز سدا بایع را که انرا رد کند مشتری میمنت مشفوع کرد
 بخیر و کند هنگام عقد بیع سایر نیزه اگر در ضمن ملک که بیعی حادث شده نزد بایع که بیع رد کند
 اگر بیع در ضمن ملک مشفوع و نیزه که مشتری که بعد از بیع بیع بطلان ابرام باشد ابطال
 مشتری مشفوع نمیکند پس بعد مال مشفوع بیعت و قیمت آن مال که از مشتری میگیرد
 و اگر آن عقد مشفوع بعد از آنکه باز مشتری برسد بیعی از سیلاب ملک سنا بقتضی
 بیده با بر قضاوت می رود و نه انرا رد کرد و بایع و اگر بایع انرا از مشتری طلب کند و مشتری
 بر مشتری را اجابت طلب کند زیرا که آن جهت ملکیت مشتری بر ابرامه و بطلان مشفوع
 تعلق گرفته و بعد از آن بپراش با بیده مال مشفوع می شده و از بایع اصل حقی و بایع با بیده
 که مشفوع تعلق و ملکی شده که مشفوع تعلق بان برده و از چنین مالی قیمت مشفوع میگیرد
 قیمت عید باشد که مشفوع آن تفاوت را از مشتری و سپس میگیرد و در آن وقت و
 است و مشتری بیعت که میخواند گرفت زیرا که قیمت عید بقتضای عقد بیع مشفوع است
 شد و از مشتری قیمت بعد مشفوع باشد باشد و اگر آن بعد در دست مشتری و مشتری
 و مشتری است مشفوع خریده و رد کند من انرا بایع مشتری بطرف میبشود و بیع
 کرد از قهر و بعد بیع مشفوع زیرا که حق شفقه بیشتر با و تعلق گرفته و مشتری میگیرد
 قیمت من را که عید سلیم باشد از مشفوع زیرا که مشتری بیع بر سلیم شده نه معیب و بایع را
 برسد طلب قیمت بعد مشفوع بر چنین زیاده و از قیمت عید باشد و آن را با و بی
 مشفوع مشفوع نموده گرفت زیرا که بقتضای مشفوع بیعت ما وقع علیه العقد و اگر
 حادث شود و بیع مشفوع بیعت در دست با بیعی که بیع مشفوع شود و در مشتری
 تفاوت قیمت بیع مشفوع مشتری میگیرد و بیع مشفوع و بیع مشفوع

گرفته باشد از بیعی که بیع مشفوع است و بیع مشفوع
 و بیع مشفوع

این خبر که بگوید
تغییر وقت تاوان
قیمت بگوید

مقاله
در
تغییر
وقت

میگوید و این حکم بر تقدیر جواز و وقت است یعنی که اگر کسی بگوید
باجع حادث شده باشد و بگوید که اگر وقت باشد که تفاوت نیست من در شرفم میگویم و این
شکرت عدم امکان در غیب است فلا نفعل منه و هیچ کار نمیکنم و این خبر در میان
خاتم و غایب و عدم غایب و در حکم میگیری باشد و این خبر در میان غایب و غایب
و این غایب شیخ زمره اند و خلاف گفتند که شیعه ثابت است و شاید که منع شیعه
محکم باشد زیرا که شیعه تابع نبوت است و با و دعای افلا هم درین غرض این است
ما بین شیعه و هر چند استند اهل بیت باشد زیرا که از روی الیه خرید پس اگر حکم شیعه
در حدیثین موردی و غایب حاضر شود و قصد حق باذن کند بختی نیست و اگر اظهار
کنند قول اول است با هم او و بعد از او پس میگوید و بگوید غایب را که اگر
خبر خود بگیرد و تمام حج نام تمام است و غایب از خواهر اجرة از باج میگوید که
او سبب اطلاق آن شده یا از شیعه بگیرد چه مباشر اطلاق شیعه است پس اگر
از باج بگیرد و بر او با و اعزاز بجهت بیع نموده و بقول او غایب ظلم نماید
اجرة میگیرد و معلوم را میبرد که علم بر دیگری کند و اگر اجرة را از شیعه بگیرد و از
باج بگیرد و در نیز که او غریب داد است شیعه داد و بزرگان انداخته و در میان
قول دیگر هم است و آن قول شیخ نیست و در سبب حاکم اگر از او بگیرد و از شیعه
میزند گفت زیرا که مباشرت مقتضی اقوی است از سبب و این قولی خلاف است
است زیرا که حکم مباشرت صحت دارد نسبت فرقه حق باج پس سبب نیست
مساله اقوی از مباشرت است و این خبر از حد شیعه میگوید و در قول اند
باید با باج متاعی کرده و در سبب از شیعه داشته باشد و در سبب شیعه
است و در سبب شیعه باید یا و کند و در شیعه از آنکه شیعه میگوید و از شیعه
که آن بیع طالع شده باشد از لواحق مسائل شیعه است و کلام در میان مطلق
این خبر و شیعه در حکم طلب این با وجود علم به بیع و عدم بدو در ترتیب طلب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

10

نکته اول بود حکام از زمین است و از این جهت و از این جهت زمین را
کسانی که از زمین و آن در دستم این یکی حکم که بدانند این را معنی یا عمارتی بود و دوم
مرواقت شالی از زمین است و این زمین را ملک مالک است که ملک را از
بعضی باین جهت بود که یکی به تصرف او آن شود مگر با عبادت مالک و همچنین بعضی
حکمت که دیگر به تصرف قدرت در زمین که مصلحت زمین عامر و مصلحت خاص باشد
راه مرز و سرحد و عمارت و غیره و در اول اسلام باشد مایه و مالک و مصلحت زمین
که این در اول اسلام در آغاز از زمین نیست یعنی آنکه گرفت زمین در امر ترک را بپذیرد
و ملک شوند مسلمانان اما زمین مرآت غیر عامر و آن زمین است در این مصلحت
شکریست مصلحت بودن آن مایه جهت مصلحت شدن از زمین که بی آب
قابل مصلحت نیست یا از جهت عظمی باین که وایم برابر بود و ارتفاع از آن حاصل
نشود و یا بیشتر شود یعنی چنانکه مایه ای این که مواضع ارتفاع در آن مصلحت شود
و آن محل امام است که مالکان هیچ کسی نیست و هر چند احیای آن کند ما و ام که امام
اجازت ندهد و از آن امام شرط است و ملک آن پس بگاه امام اذن به مالکان
نیشود و کسی که از احیاء کند بگاه مسلمان بگذریم و مایه مالک نشود و این بپذیریم
که با و آن امام او هم مالک می تواند شد و خوب است در زمین که مسلمانان بپذیرند
حربی بگیرند و از آن مصلحت و مصلحت خدا باشد مالکان جمیع مسلمانان از هیچ کدام
و نه آن زمین نیست و هیچ مصلحت فروختن آن و نه زمین که زمین آن و از آن
شود و مصلحت است احیای آن زیرا که مالک آن تمام مسلمانان است و مصلحت زمین مصلحت
و مصلحت خراب است و در بنکای مصلحت از زمین ملک آن امامت و همچنین بعضی که ملک
مالک میانی قرار گرفته باشد و بزرگتر از ملک میانی باشد و از زمین را و زمین را
و زمین را و از ملک میانی مصلحت و مصلحت مصلحت امام است و مصلحت زمین را و زمین را
و از زمین را و از ملک میانی مصلحت و مصلحت مصلحت امام است و مصلحت زمین را و زمین را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

106

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Handwritten signature or stamp, possibly reading "محمود" (Mahmud).

三

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در زمان که زمان بخت باشد این ثابت میشود باقی در صورتی که از باطل عاقلانه از دست
بافتند و در زمان که بخت نباشد و در وقت برقرار و بعد از پنج از زمانه در بعضی وقتها گفته
شده در امتیاز شدند و تشدید میکنند خواه از او باشد یا نه و در زمان که بخت نباشد و در وقت
هم میکنند و در وقت اول شیخ رحمه الله گفته در زمانه که علی و شیخ مفید رحمه الله فرموده اند
در وقت دوم بخت و قول اول بر دلیست اما از این کالبد او را زمانه منزه و برادر
شاید و تشدید و اخراج نیست باقی در بیان حد قذف است و نظریه چهارم است
و در وجوب حد و آن نسبت دادن است کسی را بر تادیب و اطاعت و یا بخیله بگوید یا زنا کاری تو یا بطل
یا تیرا و اطاعت کرده اند یا تو زانی هستی یا اطاعت کنسته یا با نوجوان در و بر کرده اند و حج
یا بیعت باشد و دلالت خبر بجا کند و به آن گویند و این کلمات معانی الفاظ را بر
به خود را که قرار بگیری او کرده باشد تو پس برین استجب شود حد قذف بر او و اگر بر دیگری
نسبت بزند بر خود و اگر بگوید ما در تو بر ما برسانیده ترا یا بگوید که ای سیر زانیه قذف تو را
بند و اگر بگوید در تو بر ما برسانیده ترا یا بگوید ای سیر زانی این قذف بر تو و اگر
بگوید تو زنا کنسته حد قذف بر او و در انمود و نام نسخت و این عبارات حد قذف معنی
بر او و مخاطب مسلمانی باشند بر چند محال طلب کافر باشد زیرا که مقتضای کفر نیست طلب
از کافر میتوان نمود و اگر بگوید کسی که تو زانی ای از ما و بصورت از وجوب حد از طرف
مادرش بر او است زیرا که شاید نسبت زنا مخصوص پدر او باشد و مادرش مجبور شود
نسبت زنا با او نکرده باشد و ساقط میشود حد در صورت احتمالی اما اگر بگوید زانیه است
بدر او و تو زنا تا باین عبارت قذف مادر میشود هر چند احتمال مذکور درین کلام است
زیرا که احتمال در حق ضعیف است و ظاهر این کلام مفید نسبت زنا می مادر است
میگوید که شبهه نزد من توقف است و در حد زیرا که محتمل معنی مذکور بر چند ضعیف باشد
و حد و ساقط میشود و نسبت مادر را بگوید که ای سیر زانیه پس حد قذف حق و وجه باشد
و او مطالبه حد نزد عالم میکنند و همچنین اگر بگوید ای پدر زانیه یا مادر زانیه پس مطالبه میکنند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر هذا المجلس المبارك
في يوم الاثنين الثاني عشر من شهر ربيع الأول سنة ١٢٩٠ هـ
على يد المحقق العبد المذنب عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب
المتوفى في شهر ربيع الأول سنة ١٣٤٠ هـ
وقد تضمنت هذه الرسالة ما يلي:
١- بيان أهمية العلم والدين في حياة المسلم.
٢- شرح بعض الأحكام الشرعية المتعلقة بالعلماء والمدرسين.
٣- بيان حقوق المعلمين وتربيتهم.
٤- بيان واجبات التلاميذ تجاه معلمهم.
٥- بيان أهمية المنهج العلمي في التعليم.
٦- بيان دور الأسرة في تعليم子女ها.
٧- بيان أهمية البيئة التعليمية.
٨- بيان أهمية الحوار والتفكير النقدي.
٩- بيان أهمية القيم الأخلاقية في التعليم.
١٠- بيان أهمية التكنولوجيا في التعليم.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقت میں ملے گا کہ وہ جو غنیمتوں کی نعمتوں کے لئے تیار رہیں

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

از مردم که قطع لایحه دولت سلطانی را در میان مسلمانان ایران و هندستان

تجلیات و اشکال است

مجلس شورای ملی

تاریخ و محدوده سرحدات و غیره (و غیره) که در این کتاب آمده است.

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا ہے۔

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّعِبَادِنَا إِنَّهُ لَكَبُورُ الْقُرْآنِ

وینچسٹر، ۱۸۸۸

از این مجلس عمل و بیرون از این مجلس است که میفرستند

والمؤمنين الذين هم في الدنيا وهم في الآخرة

مسند ترمذی است زیرا کہ اصل لغت او بنی علیودہ مقرر است از بعد از بنی امیہ

وخاصه در حدیث است و از او حساب بریت نفس و معیاد روز

بند قابل حذف می شود و نقصان و زیان ویت هم ساقط می شود و این را در

سودخانه کمالی در کتاب خط نرود و در این کوفه در ریخت ابی هجیرانه از شیرین

و اما در این مورد خدا را نانی او گرفته میشود و اگر مالی بر سرش باشد از آن را ب

بب قال لا تروا فيهم الكرم فاع دست ما نقا من خلد واذن بمحيي ملكه عزه

و بس از طاعتی میرود سیر است حرامت مقام بود و سیر است و سیر است

دست و کمر آگند و بعد از آن شمشیر علیہ کشید اور او را بصفہ ارفعه کشید

من مؤلفه و نقل عن

[illegible]

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

[Faint handwritten text at the bottom of the page]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

۱- کشت قطیع برجه از جانی از قریه مخفی و بیست سینه و اگر بای در کشت و کسر باشد و مخفی
 ۲- کشت کینه در قریه مخفی و بیست سینه و اگر بای در کشت و کسر باشد و مخفی
 ۳- کشت کینه در قریه مخفی و بیست سینه و اگر بای در کشت و کسر باشد و مخفی
 ۴- کشت کینه در قریه مخفی و بیست سینه و اگر بای در کشت و کسر باشد و مخفی
 ۵- کشت کینه در قریه مخفی و بیست سینه و اگر بای در کشت و کسر باشد و مخفی
 ۶- کشت کینه در قریه مخفی و بیست سینه و اگر بای در کشت و کسر باشد و مخفی
 ۷- کشت کینه در قریه مخفی و بیست سینه و اگر بای در کشت و کسر باشد و مخفی
 ۸- کشت کینه در قریه مخفی و بیست سینه و اگر بای در کشت و کسر باشد و مخفی
 ۹- کشت کینه در قریه مخفی و بیست سینه و اگر بای در کشت و کسر باشد و مخفی
 ۱۰- کشت کینه در قریه مخفی و بیست سینه و اگر بای در کشت و کسر باشد و مخفی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دانشگاه تهران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این کتاب که در بیان احوال و سیرت ائمه است
و در بیان احکام و عبادات و در بیان فضائل و مناقب
و در بیان صفات و کمالات و در بیان اعمال و اخلاق
و در بیان مکارم و معاصی و در بیان جوارح و اعضاء
و در بیان اعضا و اجزا و در بیان آلات و ادوات
و در بیان انواع و اشخاص و در بیان اقسام و درجات
و در بیان احوال و اسقام و در بیان احوال و اسقام
و در بیان احوال و اسقام و در بیان احوال و اسقام

[The text in this block is extremely faded and illegible due to poor scan quality.]

[The manuscript page contains dense handwritten Persian text in a cursive script, likely from a historical or literary work.]

[illegible]

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

[illegible]

[illegible]

چون مان گفته و بر این صبح گفته کان چندی است که در آن کوی که گفته اند جا دارد و این همه عمارت

و اینها را که بعد از این در حق تعالی می رسد می بیند و شاهدان و چشم تعالی در آن روز از آن روز

باب ۱۰۱ مسند زبیر و ان یفهم او یحرف حقیقت کفر و یکنند بر اسلام

حکم کرد حضرت ایزدین علیہ السلام مدایب طاعت ایشان بیهام سازد و باکی از آن در نزد خودش

و از طرف دیگر در کتاب تاریخ حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است که او اولین

چهارم نام دولت مہرجم کو یہ جو جیہاں کا چہرہ سہیندی اگر سہہ لایا کہ اسے سچ کہو یا

وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَقَلُّ مِنَ النَّاسِ وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَقَلُّ مِنَ النَّاسِ وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَقَلُّ مِنَ النَّاسِ

شش خنجر یک نعلت که از دست او بر زمین می افتد و در دست او خنجر دیگری که او در

کلمه اینده ایست که تمام ویت عیارم لازم میگردد و دعوی چهارم و یکم را که در این متن مذکور

دست برداشتن از خط منکر و دانستنی در صورتی که در هر دو حدیث که در هر دو حدیث که در هر دو حدیث که

وہ حکم فرمادے کہ اور شاہ ادین پور سے آجائے

مجلس ششم از مقام نموده اند و مقر فرموده اند که در این مجلس

1000

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
دليلاً للناس على ما كانوا في شك من
الذي كان بينهم وبين ربهم من أمر
وأنزل به الكتاب المبين

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

2000

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

[illegible]

[illegible]

سکونت کند و سترین او در سکونت شود ما کام که سقف باشد یعنی که او در سکونت
سکونت نموده باشد و اگر بر او در سکونت باشد با کار و این سه سبب مدعی حق تعالی است
که بر او بعد از آنکه از باز مراجعت کند او ادلی است از دیگران و محبت سکونت او
او درین سه سبب و شاید که سقوط او در بیت است و قریب به قریب او در شیخ علی حراره گفته
است که در زمان خروج او بعد از آنکه موجب تعطیل مکان شود و باطل باشد حق او در
او در آنجا باشد و اما او ادلی است بان مکان در صورتیکه مقتضای ادبانی باشد و حق
در احکام مقتضای ظاهر است که محتاج نباشند باظهار باشند معدن ملک و مقتضای
اینکه ملک کسی نمی شود با حیوان اگر محوری نجر آنها کند مانند نجر در زمین است
مالی می شود و یک تا م خلاق بود اینها سوا می اند و نام ایام می تواند معدن ظاهر را
با قطع کسی مقرر کند یا اب ریزی می شود کار که درون علی بر این در شکست
سبب غالی کسی می تواند و او در آن مژده است و شیخ علی در حقه است و در
که با حقیت نیز که حق علامه خدایت با آنها تعلق گرفته است و همچنین در اجتماع
معدن ظاهر و با نام نیز مژده است و در کتاب مانع قسم گفته که شبه است که نام
خلاق و در اینها سوا می اند و خصوصیتی با نام ندارند و هر که سبقت کند در سید
شبه است و با محتاج خود او ادلی است از آنکه بعد از او برسد و اگر سبقت نماید
سبب بر معدن پس بر کمال بر آن رسیده است و ادلی از آنکه بعد از او
و اگر در او در یک وقت برسد و در آن باشد که در معدن غالی و بر آن
پس کمال نیست و اگر ممکن نباشد و در یک وقت است و غالی نیست از او پس
و غالی است از او در میان آنها اگر مزاج با بعد از آنکه مقتضای حق تعالی است که
در آنجا در یک وقت می کنند و این غریب است و آنکه بعد از آنکه
است و در این مختص نام می آید و اینها نزد او در آنها است که مقتضای حق تعالی است

[illegible]

[illegible]

باشد و شکی نیست و اما در حکام لفظ جاری شود و در فعل غیر نمی رود و لفظ بالفعل باطل و باطل و باطل
و غیر از اینست و در اینست که جایز است القاط او یعنی بره شمس و غیره که مسوولان
است از حکام خود را بخود و اگر او را پدری یا جدی یا مادری باشد چه که اسم از اینها
که خود بود و او را جدی می کنند بر نگارند پس او و همچنین اگر بیشتر او را کسی بر او نه باشد و بعد
او را بگوید و دیگری او را بگوید چه می کنند او را بگوید پس او را بگوید القاط با او
تعلق گرفته و اگر در او را سلامی یا نیز نمی را از این است که محافظت می کنند و بر نهاده
مالک بنده از المملوک از پیش او بگریزد و یا تلف شود و در نهایی بیرونی تلف می شود
نیت تلف می شود و آن او را اگر بی پروایی او بگریزد و یا تلف شود و در نهایی بیرونی تلف می شود
اختلاف کند در وقوع بی پروایی و مالک را بر نهاده باشد و آن قول تلف است پس او را اگر
نقصیده به تلف از مال خود آن لفظ را می فروشد او را اگر حق خرج اتفاق او شش
علی رحمة الله گفته که با جازات حاکم یا نایب عالم فروشد بر گاه متعذر باشد گرفتن خرج
نقد اگر کسی یا از مال او یا از مالک خود و در تلف می بیند القاط کند و آن کسی است
که در او لفظ را در شرط است و در او بلوغ عقل و از او بودن پس لفظ بالفعل القاط
کند حکم لفظه ندارد و همچنین و بداند و غلام کسی نه بلکه او مالک چیزی نیست پس
اتفاق بر منافع او پس قادر بر محافظت و حرمت و تعلق لفظ نباشد و از اجابت
و بداند از اجابت بر داشتن لفظ صحیح است و لا تعلق له و درین صورت حکم القاط
مطلوب و در آن از این است و غلام سپرد و در این است و در تلف کند و در
باشد بعضی فقها گفته اند که بلی می تواند که قادر بر لفظی که حکم اسلام را که در اینست
سبب نیست حال آنکه قاضی و این محل است که درین سبب است و در این
من باشد و درین که آن لفظی لفظی است که در اینست و در اینست و در اینست
و در اینست که در اینست که حاکم شرع میگوید و در اینست که در اینست

[illegible]

چند سالی است که این شیخ در این شهر زیاده که بر دوشین نقل لقیطه حب که
زیر این حکومت بر نیکی است و قال اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین علی البر والیقین و قوله
من احب الناس ما احب الناس جميعا و نیز کتاب مختن لقیطه دفع ضرورت منک
مصنف محمد در گفته که وجه استجاب است نه وجوب مترجم گوید که نقلی منک
است و ضرورت عدم خوف ضرر بر لقیطه و در ضرورت خوف ضرر او و وجه وجوب است
بنا بر شنبیدر محمد در کتاب لقیطه گفته دوم لقیطه بهم مالک می شود مانند بالغ و غیر
در دست زد باشد ملک او است مانند آنچه در دست بالغ بود زیرا که لقیطه جسم شکلی
مالک شدن دارد پس برگاه یافته شود بر بدن او جامه حکم می کنند باز که جامه او
و همچنین خرش که بران باشد یا که بران یا به چادری که بر او بود و من حکم است آنچه
در جامه او بسته باشد مانند زری یا زوری و اگر ملقوط بر بهار یا بی یا ستری سوار بود یا
خمیه یا قضاطی یعنی خرگابی باشد حکم میکنند با آنکه مال او است و آنچه در آن خمیه و خرگا
مال او است و همچنین اگر سینه او را در خانه که مالک می باشد و در آنچه یافته شود
پسخت و وی لقیطه یار و طرف او در دست شنبه است که حکم نمی توان کرد و با آنکه انیم
مال او است زیرا که درید او نیست مگر آنکه قهینه نباشد و ال بر آنکه از دست چنانچه نعمت
و یک گفته اند و همین بحث است اگر لقیطه بر و کانی باشد بران و کان مساعی باشد
عدم حکم درین جا اوضح است معوضا و قتی که دست تصرف کسی بران متاع بود
سیوم واجب نیست مطلقا را که در وقت گرفتن لقیطه شاید بران بگیرد زیرا که او
لقیطه امانت است و حکم در رعیت و لایحه و در شتهاد و شرط امانت نیست و بهارم
برگاه لقیطه را عالی باشد و مطلقا خواهد که دران مال اتفاق او کند مصالح است
حاکم زیرا که او را ولایتی در مالی لقیطه نیست پس اگر بدون اجازت حاکم خرج آن
مال و اتفاق کند خاص نیست زیرا که این تصرف در مال غیر است بدون ضرر

مستور است و اگر حکم یافت نشود جایز است که بلیقه بکشد و اتفاق کند از مال خود
حق بکشد و حکم شود و اتفاق کند و در صورتی که جمیع التخصرات بحکم بلیقه
بلیقه شود و در حق او اسلام حکم می باشد و باید شود و هر چند ملک او شده که بلیقه
کرد و در آن مکانی باشد که امکان تولد لقیطه از دیو و زهره که احتمال است که در
حکم می باشد را غایب نبرد و اگر بر حکم بلیقه اگر مسلمانی در آن نباشد بلیقه اعلام
می شود و همچنین اگر لقیطه را بیابند و در راه الحرب و در این کسب و مسلمانی نباشد
نباشد مترجم که در راه بود و اسلام در اینجا حشر است که حکم اسلام در آن
باشد و اگر کسی در آن نباشد که در آنجا پیدا می شود و در آنجا این حکم است یا
کار یا بعضی سلمان به بعضی دیگر که از کمال لغتی ششم و هفتم و هشت و نهم و دهم
از حیثات لقیطه اعلام است بر کار و شنبه او معلوم نباشد و قضا من خبر و دهم نیست
باید خواهر این حکایت خدا کند تا خطا در صورتیکه غیر الف باشد و بر کار و بال
و قضا می کند و یکساعت پیش از بعد از کند قضا می کنند و او را که خطا کند و پت از
امام میزد و بود اگر شنبه بعد باشد ضایحه در کتاب دیات دیگر خواهد شد و پت از
لقیطه بگیرند و اگر کسی حیثیت به لقیطه کند در حالتی که صغیر باشد پس اگر بلیقه
او کند یعنی لقیطه را بکشد خطا دیت بگیرد و از او امام و اگر عمر کم باشد او را قضا می کنند
او را و اگر حیثیت بر بعضی از اعضاء او کند شش خرقه الله گفته که قضا می کنند
و بعد از آنکه در یک نفر از اعضاء معلوم نیست که در حکام بلوغ مقصود و توجیه خواهد بود
حاکم است که بعضی از او بلیقه و در لفظ و حاکم تلفظ می کند که حیثیت او را قضا می کند
نیز و در یک نفر بلیقه غیر می کنند و حکام بلوغ این لفظ که بعد بلوغ بر چه خواهد بود
بلیقه که حیثیت می باشد که اگر در دیت بگیرد و از لفظی لفظی و در حدیث که نفع لفظ در آن
و در حکام معلوم می باشد که باید از حیثیت او کند و باید خواهد بود و نیز اگر ناخر و محرم
سبب می بیند که در آن می باشد و باید که بعد از آنکه در لفظی است و نیز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کاشته بود ای بیایه و کوه من و اگر بکیر و انبار انداخته و مختار است
بطریق امانت و مصلحت از خود بر دیگران بیایه و کیر و انبار انداخته و مختار است
نشد خرج اینها بکسر و برگاه مالک ظاهر شد و از دیگران و اگر کوه خفته باشد
از خواب روز پس اگر مالک پیدا شود بفرستد و مقدری کند قیمت اینها را
ازین حکم در صورتی است که در مکان محصور بایسته نشود و در میدان و سوای کوه
بر سوای که باشد بی مالک ضایع شود و در صورت انقطاع کنند ازین راه
که تا یک سال توفیق کند چنانچه سوالی دیگر از توفیق می کنند و بعد از این
خواب شده ای غفلت آن کنند تا بگذرد مالک یا بیایه و از دیگران بیایه و از
و جایز است گرفتن شکستگی ضاله و لازم است که تا یک سال توفیق آن کنند
و بعد از آن متفق شود و بان اگر خوابد که هاس غفلت سوئی آن میشود و برگاه مالک
دوم در بیان کسی که بیاید ضاله را صحیح است گرفتن کم شده و بیایه و از دیگران
را اما طفل غیر بالغ و دیوانه پس بیخ رفته آمد هر چه خورد و با کوه افتد آن بسم جانیه است
بنیز که آن کتاب بیایه است و برگاه انواع دیگر از کتاب صحیح است از اینها این است
صحیح باشد و لیکن زنی بکیر و از دست برآید و توفیق میکند آن را و بعضی آن را تا
یک سال پس اگر مالک پیدا شود و دفع در ملک و تعیین آن باشد برای کسی
ملک میکند و بیایه و برگاه مالک پیدا شود و قیمت آن با وجود و الا باقی می گذارد
آن را امانت تا به کام بهم رسیدن مالک و در انقطاع عهدت به است و قیمت
جانیه است زیرا که او را ابقیت خواست است و امانت به است که انقطاع به است
باشد شنبه است که شنبه است و عدالت بطریق لدی ضربه به است
در انقطاع عهدت به است و آن چند سال است اول برگاه مالک
خانگی سلطان که اتفاق بخورد آن کند از بیت المالی نفقه او را تا مال خود را بدو پس
میگذرد و از مالک بیخ و اتفاق کند که او پس بکیر و از دیگران بیایه و از

و در این اتفاق نام نهاده و بر امر واجب عرض کردند چنانچه می بینید اتفاق
برای غیر است بعد از آن اولیای خود را بنشیند بایست و در جهات که جایز است نهاده
و این دفعه غیر از نقطه مشهور و عدم جزو ترک نشود و این از واجب مخرج است و این
مشارع در اتفاق طایم مقام اذن مالک است و در هر گاه در حیوان مقول الغنی
باشد مانند این که سوار شکار یا شیر به بد یا خدمت کند شیخ در بنایه منتهی بود
مستحق است از هر دو مقام باید بمهر سوخته مواضعه باید کرد اگر بر او بشود و سقا
بر کمال اندکیری بعمل آید و اگر تفاوت باشد باید ادای وجه تفاوت بیکدیگر
نماید و این سه مرتبه است بیوم فقط ضامن حیوان گرفتار میشود و اگر بعد از
یک سال زمان بترتیب تلف شود آن حیوان در دست او که در آن تصرف و در
در محافظت آن کرده باشد و اگر بعد از یک سال فقط تلف آن حیوان که ضامن
آن میشود که بعد از طهر و مالک یا دامن با و بد و این ضمان از وسایط میشود
هر چند بعد از آن شیخ این مقصد نماید و قصد محافظت نماید و اگر او را
قصد محافظت کند و بعد از آن قصد تلف ضمان بر او لازم نیست و در
شیخ از حد و منتهی خود بر گاه نباید کسی غلامی یا بلی یا مراهی یعنی در دست بلیغ
را از دامن حیوان گرفت و حکم حیوان کم شده و دارد که فاد بر محافظت خود باشد
از دامن کان و اگر آن غلام صغیر بود جایز است که او را بگیرد و لغایت نماید و این
حرف است نه اینکه او مالی است و در عوض تلف و المعاطات آن جایز است
چون که بایست غلام خود را در غیر وطن خود حاضر کند و شهید و کشتافوت
نماید و بگوید آن شهید است و آنکه باین صفت غلام او بود که اگر پیش او
گرفت بایست که باین شهادت آن غلام از دست متصرف بگیرد و بگوید
بدر آن حال است که غلام دیگر هم بان معنا باشد و تکلیف میکند که اگر شاهان
اصل یا پدر که باین او داده باشند و اگر متصرفان حاضر کردن آن شهیدان در دست

10

[illegible]

[illegible]

میکنند و به این مناسبت هم شود و ترفیع کند از این پس که نشانه این است که
حکم با بایع سر داد بر حسب این چیز و ملاقاتی بواجب و این است که بچنین
چیز از شکم بپای و بایع این چهار یا شش سال که در این چهار سال بپای
انگلی دست و تفرج کند اگر چهار یا پنج باشد ترفیع این بایع باید نمود و اگر
از شکم او براید مال واجد هست و بچنین بایگی از دست خارج کرده باشد و از شکم این جوهر
و مانند آن چیزی براید بواجب تعلق دارد و نه بصل و نه از آن که مطلع بر آن بود و حقیقت آن
و نه باشد و اگر بای را از اب محصور می برارند مانند حوضی ترفیع این بایع عرض باید نمود
نشان مال دست و مال واجد علی مای مالک و نیز گفته اند که آنچه از زمین یا دریا
براید و حکم کرده باشد با آن مال واجد است و در صورتی که اگر اسلام بر آن نباشد و بر آن
حکومت است و الا حکم لقطه دارد و اگر نزدیک و زودی مالی بگذارد و او بداند که مال آن
نیت جایز نیست که مالی را بجهان دزد بر بدخوار مسلمان باشد دزد یا کافر پس اگر بکشاید
مالک آن مال را رسید به آن ابا و اگر مالک آن باشد حکم لقطه دارد و متوجه گویند و این حکم
مست است از آنکه مالی است و دست و او مالک است و اگر ممکن نباشد و متفق بر آن
برای و یا برای سر منی بود و در صورتی که بایعیت و حکم و بیتی دارد و اگر در غایت
از دست او رفته باشد گویم بر کسی بیاید و خانه خود یا در خانه وی خود مالی و نشانده مالک
و نه پس کسی داخل آن خانه شود ای او بگیرد بی میشه باشد بیور آن صنف و دیگری هم ترفیع
بگیرد و نه باشد اما حکم لقطه دارد و الا مال او است چنانچه اقام لقطه ملک ملحق نشود و
و نقضای زمان ترفیع که میسالی است بر چند نیست ملک آن کند لقطه و بیک سال
هم ملک او میشود و مادام که قصد ملک آن کند و بعضی گفته اند که مالک آن شود
بعد از ترفیع یک سال بر چند قصد ملک کند و آن بعد است غییم شیخ رحمه الله که
لقطه از من شود و لقطه بایع مطالب مالک و بیتی ملک و این قول بعد است
و نیز اگر مطالبی منع استحقاق مطالب بعد ضمان ملحق است که مشاخر بیتی ملک است

از آن است که غالباً هر یک از این دو در و بی طلاق میدارد از جانب و بخواهد و اگر
در آن باشد طلاق میدارد از جانب او و حکم شرع بر اینست که اگر از جانب
یکی باشد باید که این کار بشود و اگر از جانب هر دو باشد باید که هر دو
در طلاق بگویند و اگر از جانب یکی باشد و دیگری در آن
جمله نباشد باید که آن طلاق باطل است و اگر از جانب هر دو باشد
و هر یک از این دو طلاق بگوید و در آن طلاق کرده باشد و در آن
طلاق اوست مانند بید و پسند و او را در آن طلاق باید که از هر دو
بارون بکشد تفاوت نیست و هر دو بر داشت است و تحقق نیست و اگر
با احتمال ضرر تحلیل شود باید که طلاق با احتمال هم در هر دو باشد و اگر
نیز چند که باشد باطل است و هر دو در آن طلاق و در آن طلاق و در آن
که بصرف طلاق حکم کند یعنی لغوی که مرا احد کالت بر طلاق داشته باشد و اگر
طلاق نکند و واقع میشود مانند کسی که لغوی او شود و در خواب طلاق بگوید
و اگر زاموشی کند که در خواب بگوید که طلاق از جانب هر دو
و بصیارتان بخاطرش نباید که زوجه و اگر از جانب ان طلاق از زوجه و واقع میشود
و اگر کسی طلاق کند و بعد از آن بگوید که من قصد طلاق کرده بودم و بعد
نوشته ام و اگر از جانب او باشد و اگر از جانب او باشد و بعد از آن
بعد از آن که دام که از زوجه بگوید و بعد از آن که از زوجه بگوید
خود و جایز نیست که شخصی وکیل شود در طلاق از جانب صاحب طلاق و از جانب
علی الاصل و اگر وکیل کند زن خود را و بعد از آن که از جانب او باشد و بعد از آن
و بعد از آن که طلاق است از آن که بعد از آن که از جانب او باشد و بعد از آن
و بعد از آن که از جانب او باشد و بعد از آن که از جانب او باشد و بعد از آن
و بعد از آن که از جانب او باشد و بعد از آن که از جانب او باشد و بعد از آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سید

ادامہ فیضیہ - کھنہ کورہ

34

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در زمان زمان بی ساحتی این ثابت میشود مافوق و مرتبه از باطل عاقل از او
مانند و درینا بدیهه که ثابت شود چیست بر قیاس و معناد و بیخ مانا نه بیخ فیهما فیهما
سواد را تغییر دهند و تشبیه میکنند خواه از او باشد یا نباشد و سلمان پسند ما کافرو ما را از این
هم میکنند و او را دفعه اول شیخ رحمه الله گفته در زمانه که علی و شیخ مفید رحمه الله در مدینه و حجاج
در مدینه و هم جهت و قول اول بر دست اما اگر زن این کالنه او را تا زمانه میزند و سبک
راش و تشبیه و اخراج نیست با سبب و بیان حد قذف است و نظر در چهار است
در موجب حد و ان نسبت و ادن است کسی را نیز تا در اطله حاجه بگوید و تا کسی را بگوید
یا تر اطله کرده اند یا توانی هستی یا لواطه شده و یا با تو جماع در در بر کرده اند و هر
چیزی باشد و دلالت خبر بجا کند و بداند گویند این کلمات حافی الفاظ ابراز
پس خود را که قدر بسیار ادا کرده باشد و توبه بر سر نیست و جبب میشود حد قذف بر او و اگر بر سر
نیست پس بر خود و اگر بگوید ما و تو نیز با هم رسانیده ترا یا بگوید ای سیر زانیه قذف ما و تو
بهم و اگر بگوید بر تو نیز با هم رسانیده ترا یا بگوید ای سیر زانی این قذف بر تو و اگر بگوید
پس تو و زنا کننده قذف بر تو و ما و را نموده و ثابت میشود و این عبارات حد قذف می باشد
بر و ما و مخاطب سلمان باشند بر چند مخاطب کافرا باشد زیرا که مقتضای کافریست طلب
از قاف می تواند نمود و اگر بگوید کسی که تو را میدی از ما و بر صورت در و جبب حد قذف
ما و بر سر و است زیرا که شاید نسبت زنا مخصوص بر او باشد و ما و بر سر می چون از او که
نسبت زنا با او نکرده باشد و سابقا می شود حد در صورت احتمالی اما اگر بگوید زنا نموده است
چرا و ما و تو از زنا با این عبارت قذف ما و میشود بر چند احتمال از نور درین کلام هم باشد
زیرا که احتمال در حق ضعیف است و ظاهر این کلام مفید نسبت زنا می ما و است و
میگوید که شبهه در حق توقیف است و در حد زیرا که محتمل است مذکور بر چند ضعیف باشد
و حد و سابقا می شود و تشبیه و اگر بگوید ای سیر زانیه پس حد قذف حق تو و چنانچه
در حد و زنا می کند پس اگر بگوید ای سیر زانیه پس کلام میگوید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]